

## ❖ پنج) دلیل پنجم: انسداد

مرحوم شیخ انصاری در تشریح این دلیل می نویسد:

«ان عمدة أدلة التقليد دليل الانسداد حيث ان باب العلم بالواقع مسند و ليس للمقلد أقرب إلى الواقع أمانة أقرب من قول المجتهد و من المعلوم ان لا فرق في القرب إلى الواقع بين الحي و الميت و لا فرق في مقتضاها بين قول الحي و الميت.»<sup>۱</sup>

ما می گوئیم:

۱. مرحوم شیخ در ادامه می نویسد که برخی خواسته اند اشکال کنند که دلیل انسداد قدر متیقن که رجوع به حی است را ثابت می کند و خود پاسخ می دهد که:

«لا إهمال و لا إجمال في حكم العقل حتى يؤخذ المتيقن و يترك المشكوك»<sup>۲</sup>

۲. اما مرحوم شیخ خود به دلیل انسداد پاسخ می دهد:

«انه لا يجزى فيما إذا لم يكن لمكاتبته طريق خاص منصوص من الشارع، و التقليد طريق خاص ورد التعبد به بالإجماع، و سيرة المسلمين، و الاخبار المتواترة الدالة على جواز الإفتاء و الاستفتاء في الجملة و حينئذ فلما لم يعلم ان الطريق الخاصّ تقليد المجتهد مطلقاً أو خصوص الحي و جب الأخذ بالمتيقن و هو الحي.»<sup>۳</sup>

۳. البته این اشکال بر دلیل انسداد وارد نیست چرا که فرض مدعی آن است که اصل تقلید با دلیل انسداد ثابت شده است.

۴. ما سابقاً دلیل انسداد را برای اثبات جواز تقلید کامل ندانستیم.

## ❖ شش) دلیل ششم: قیاس مستنبط العلة بین حی و میت

۱. سید مجاهد می نویسد:

«أن الإنسان إذا علم أن جواز استفتاء المقلد عن المجتهد إنما هو لأنه مخبر عن أحكام الله تعالى

يحصل له القطع بأن حياة المجتهد و موته مما لا يحتمل أن يكون مؤثراً في ذلك»<sup>۴</sup>

۲. بر این دلیل می توان اشکال کرد که علت حجیت قول مجتهد اخبار واقع نیست، بلکه قول مجتهد صرفاً باعث ظن به واقع می شود و اصل هم در ظنون عدم حجیت است الا اینکه نوعی خاص از آن ظنون به دلیل خاص حجت شود (با توجه به بطلان دلیل انسداد).

۱. مجموعه رسائل فقهية و اصولية، ص ۶۰

۲. همان، ص ۶۱

۳. همان

۴. مفاتيح الاصول، ص ۶۲۴





و ممکن است ظن حاصل از نظر مجتهد حی توسط دلیلی حجت شده باشد و ظن حاصل از نظر مجتهد میت توسط هیچ دلیل حجت نشده باشد و چون علت حجیت معلوم نیست، قیاس مذکور قیاس باطل است. اللهم الا ان یقال: ما می توانیم عقلاً آحرار کنیم که علت حجیت ظن خاص در ما نحن فیه چیست.

### ❖ هفت) دلیل هفتم: قیاس مستنبط العله بین مجتهد میت و مجتهد غائب

۱. سید مجاهد می نویسد: «أن المجتهد إذا غاب جاز العمل بقوله فكذا إذا مات»<sup>۱</sup>
۲. بر این دلیل همان اشکال که ذیل دلیل قبل آوردیم، وارد است.

### ❖ هشت) دلیل هشتم: قیاس بین راوی میت و مجتهد میت

مرحوم سید محمدتقی حکیم به این مطلب اشاره می کند و خود ضمن رد قیاس مذکور به فارق مهمی هم در این میان اشاره می کند و آن «عن حس» بودن و «عن حدس» بودن فتوی است.<sup>۲</sup>

### ❖ نه) دلیل نهم: روایات خاصه

۱. مرحوم سید عبدالله شبّر در کتاب الاصول الاصلیة<sup>۳</sup> به برخی روایات اشاره می کند و از آنها چنین استنباط می کند که بقاء بر تقلید میت جایز است. اما دلالت روایات به گونه ای است که اگر آن را تمام بدانیم، تقلید ابتدایی از میت را هم تجویز می کند.
۲. اما این روایات را به ۳ دسته می توان تقسیم کرد:

**الف)** روایاتی که متضمن این مطلب است که اگر عالمی از خود علمی باقی بگذارد، حسنات کسانی که به آن علم عمل می کنند هم برای او حساب می شود:

یک) «حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَمَّادِ الْحَارِثِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ يَجِيءُ الرَّجُلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَهُ مِنَ الْحَسَنَاتِ كَالسَّحَابِ الرُّكَامِ أَوْ كَالْجِبَالِ الرَّوَاسِي فَيَقُولُ يَا رَبِّ أُنِّي لِي هَذَا وَ لَمْ أَعْمَلْهَا فَيَقُولُ هَذَا عِلْمُكَ الَّذِي عَلَّمْتَهُ النَّاسَ يَعْمَلُ بِهِ مِنْ بَعْدِكَ.»<sup>۴</sup>

دو) «حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي حَمَزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ مَنْ عَلَّمَ خَيْرًا فَلَهُ مِثْلُ أَجْرٍ مَنْ عَمِلَ بِهِ قُلْتُ فَإِنْ عَلَّمَهُ غَيْرَهُ يَجْرِي ذَلِكَ لَهُ قَالَ إِنْ عَلَّمَهُ النَّاسَ كُلَّهُمْ جَرَى لَهُ قُلْتُ فَإِنْ مَاتَ قَالَ وَ إِنْ مَاتَ.»<sup>۵</sup>

۱. همان

۲. ن ک: الاصول العامة للفقهاء المقارن، ص ۶۳۰

۳. ص ۲۴۰

۴. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۵، ح ۱۶

۵. همان، ح ۵



سه) «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَرَ الْعَدَنِيِّ بِمَكَّةَ عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ بْنِ حَمْزَةَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ سَوَّارٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَاصِمٍ عَنْ سَلَمَةَ بْنِ وَرْدَانَ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص الْمُؤْمِنُ إِذَا مَاتَ وَتَرَكَ وَرَقَةً وَاحِدَةً عَلَيْهَا عِلْمٌ تَكُونُ تِلْكَ الْوَرَقَةُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ سِتْرًا فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّارِ وَأَعْطَاهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِكُلِّ حَرْفٍ مَكْتُوبٍ عَلَيْهَا مَدِينَةً أَوْسَعَ مِنَ الدُّنْيَا سَبْعَ مَرَّاتٍ وَمَا مِنْ مُؤْمِنٍ يَقْعُدُ سَاعَةً عِنْدَ الْعَالِمِ إِلَّا نَادَاهُ رَبُّهُ عَزَّ وَجَلَّ جَلَسْتَ إِلَى حَبِيبِي وَعِزَّتِي وَجَلَّالِي لِأَسْكَنْتُكَ الْجَنَّةَ مَعَهُ وَلَا أَبَالِي.»<sup>۱</sup>

اما در دلالت این روایت می توان خدشه کرد که:

اولاً: این روایات ناظر به «بقاء علم» هستند که به معنای قضیه مطابقی با واقع است و روشن است که چنین قضیه ای حتی اگر از میت صادر شود، حجت است. در حالیکه بحث ما در مورد «ظنونی است که فتوای مجتهد بر اساس آن است»

و ثانیاً: شاید بتوان ادعا کرد که مراد از علم در این روایات با توجه به جزائی که بر آن مترتب است، امور اعتقادی و اخلاقی است.

اللهم الا ان یقال: علم در این بحث بر اعم از واقع و ظنیاتی است که در اصطلاح یک رشته علمی دانسته می شود و چنان انصرافی هم قابل رد است.

ب) روایاتی که علما را باقی به حساب می آورد:

«أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابُوَيْهٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ مَاجِيلُوَيْهٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الصَّيرَفِيِّ، عَنْ نَصْرِ بْنِ مُرَّاحِمٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ، عَنْ فَضِيلِ بْنِ خَدِيجٍ، عَنْ كَمِيلِ بْنِ زِيَادِ النَّخَعِيِّ، قَالَ: ... يَا كَمِيلُ، صُحْبَةُ الْعَالِمِ دِينٌ يُدَانُ اللَّهُ بِهِ، تُكْسِبُهُ الطَّاعَةَ فِي حَيَاتِهِ، وَجَمِيلَ الْأُحْدُوْثَةِ بَعْدَ وَفَاتِهِ. يَا كَمِيلُ، مَنَفَعَةُ الْمَالِ تَزُولُ بِزَوَالِهِ. يَا كَمِيلُ، مَاتَ خُزَانُ الْمَالِ وَالْعُلَمَاءُ بِأَقْوَنَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ ...»<sup>۲</sup>

[در نسخه خصال به جای «صحبة العالم»، «محبة العالم» یا «محبة العلم» ضبط شده است.

در نسخه های دیگر این حدیث ضبط های دیگر هم دارد؛ جمیل الاحدوثة: ذکر خیر]

نحوه استدلال به این روایت چنین است که عالم را نازل منزله حی و باقی قرار داده است و لذا به حکم «تنزیل مطلق» می توان قول او را بعد از مرگ هم حجت دانست.

۱. امالی، ص ۳۷، ح ۳

۲. همان، ص ۲۰، ح ۲۳

اما ممکن ان يقال:

اولاً: با توجه به اینکه مصاحبت عالم (و روشن تر آنکه اگر محبت عالم باشد) دین دانسته شده است، مراد از عالم در این روایت، ائمه (ع) هستند.

و ثانیاً: می توان مدعی شد که روایت درصدد آن نیست که عالم میت را از هر حیث نازل منزله عالم حی کند به گونه ای که همه آثاری که مربوط به حیات عالم است را بتوان بعد از مرگ او هم جاری دانست (به گونه ای که اموال او را بین وراثت تقسیم نکرد و ...)

(ج) روایاتی که اقتباس از آثار عالم میت را جایز می داند:

«حَدَّثَنَا الشَّيْخُ الْجَلِيلُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابُوَيْهٍ الْقُمِّيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى بْنِ عَبْدِ الْبَقَطِينِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ زِيَادِ الْعَطَّارِ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ طَرِيفٍ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع تَعَلَّمُوا الْعِلْمَ فَإِنَّ تَعَلُّمَهُ حَسَنَةٌ ... يَرْفَعُ اللَّهُ بِهِ أَقْوَامًا يَجْعَلُهُمْ فِي الْخَيْرِ أُمَّةٌ يَقْتَدِي بِهِمْ تَرْمَقُ أَعْمَالَهُمْ وَتُقْتَبَسُ آثَارُهُمْ»<sup>۱</sup>

ترجمه: علم بیاموزید، تعلم علم حسنه است. خدا به وسیله علم اقوامی را در امورات خیر ائمه قرار می دهد که به آنها اقتدا می شود. به اعمال آنها خیره نگاه می شود (ترمق اعمالهم: به اعمال آنها خیره نگاه می شود) و آثار آنها اقتباس می شود.

این روایت برای بحث ما قابل استناد است. (اگرچه دو مطلبی که ذیل دسته اول آوردیم، در اینجا هم قابل طرح است.)



۱. همان، ص ۶۱۵، ح ۱